

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۶)

گسترش نفوذ حسن صباح در ایران

تسخیر قلعه الموت آغاز قدرت حسن صباح و پیروان وی بود. فعالیت نو اسماعیلیان در ایران آنچنان سریع و شدید بود که در مدت کوتاهی بسیاری از دژها و قلعه های استوار و شهرک های مستحکم نقاط کوهستانی ایران را بتصرف خویش درآوردند. گذشته از الموت این دژها عبارت بودند از میمون دژ، لمبسر، دیره، استوناوند، وشم کوه، و غیره در کوههای البرز، قلعه گردکوه در نزدیکی دامغان (۱) و طبس و تون و نرشیز و زوزن و خور و غیره در قهستان، شاه دزوخان لنجان نزدیک اصفهان، کلات تنبور و چند دژ دیگر در کوهستان فارس و کلات ناظر در خوزستان.

اعلام استقلال اسماعیلیان ایران

حسن صباح متفکر و پرشور ایرانی دو سال و اندی بعد از تصرف قلعه الموت و استقرار حکومت خود یعنی بعد از مرگ المستنصر خلیفه فاطمی مصر

۱ - برای اطلاع بیشتر از موقعیت قلعه گردکوه بتاریخ قومس تالیف نگارنده

(رفیع) مراجعه شود.

(۴۸۷ هجری) همانطور که خود محرمانه نقشه آن را قبلاً طرح کرده بود، از اسماعیلیان مصر جدا شد، و روابط خود را با خلفای فاطمی بطور کلی قطع کرده بدین ترتیب استقلال اسماعیلیان ایران رسماً اعلام گردید و حسن صباح پیشوای روحانی اسماعیلیان ایران و سوریه گشت. وی در عین حال بمنزله سلطانی بود که تمام متصرفات اسماعیلیه را اداره میکرد (شیخ الجبل) یا (پیر کوهستان) لقبی بود که به حسن صباح رهبر محبوب و پر قدرت اسماعیلیان ایران تعلق یافت.

زیرا نزار را که اسماعیلیان ایران ظاهراً به عنوان طرفداری از وی از اسماعیلیان مصر جدا شده بودند، مستعلیان در سیاهچال مصر معدوم ساخته بودند. اسماعیلیان ایران یا پیروان حسن صباح مطیع تنسیقاتی آهنین بودند که می‌بایست بدون هیچگونه چون و چرا تمام فرمانهای (پیر کوهستان) را اجرا کنند.

نفوذ کلمه و اعتبار روحانی پیشوای اسماعیلیان بر اثر اینکه تعلق به سلك مزبور و هدف‌های سیاسی و شریعی دینی آن چون اسرار مگو از بیگانگان پنهان نگاهداشته میشد، روز به روز افزون میگردد. هر فرد شیعه اسماعیلی که با کمال حزم و احتیاط و دقت و ظرافت از طرف داعی و مبلغ اسماعیلی مہیای قبول تعلیمات میگردد، فقط پس از آنکه از لحاظ عقیدتی کاملاً حلاجی میشد و مورد آزمایشهای فراوان قرار میگرفت، پله اول سلك مزبور را طی میکرد. مدارج وصول به حد اعلای تعالیم این سلك هفت مرحله بود، کسانی که به پله‌های بالا میرسیدند در زمره یاران و معاونان نزدیک (پیر کوهستان) درمی‌آمدند. فقط عدد معدودی به مدارج عالیہ میرسیدند، و اسماعیلیان عادی از پله اول و دوم بالاتر نمی‌رفتند.

این دسته متشکل با قدرت نهائی عجیبی سراسر نواحی مرکزی و شمال شرقی و غربی ایران را تحت سلطه و اقتدار خود داشتند و حتی حکام و فرمانروایان بعضی از ولایات مرکزی ایران بخصوص قومس از پیروان و هواداران این فرقه بودند.

حسن صباح رهبر بزرگ اسماعیلیان ایران سازمان متشکل و آهنین خود را به یاری شاگردان باهمت و جدی خویش یعنی رئیس مظفر وداعی کیا بزرگ امید که هر دو نقش فعال و نمایانی در تسخیر بسیاری از قلعه ها داشتند اداره میکرد.

آغاز مبارزه آشکار حسن صباح با سلجوقیان

حسن صباح پس از تصرف قلعه های مستحکم و ایجاد سازمان نیرومند و غیر قابل انعطاف ، مبارزه برضد بزرگترین نمایندگان طبقه حاکمه دولت منفور عباسیان یعنی سلجوقیان و دیگر امیران فتودال خاور نزدیک را آغاز کرد ، وی چون در این مقابله فاقد نیروی جنگی کافی بود ، اسلوب قتل های فردی را معمول داشت و دستور کشتن اشخاص را صادر میکرد ، قاتلان فدائی به فرمان (پیر کوهستان) به شکل بازرگانان و یا گدا و یا مستخدم و یا درویش درآمده همه جا ، در کاخ امیر و مرکز ستاد سران نظامی و مسجد و بازار ، شهرها ، نفوذ کرده خنجر مرگبار را در قلب قربانی خویش فرو میکردند ، اسماعیلیان مقدمات این قتل ها را کاملاً درخفا فراهم میکردند ، ولی نقشه خود را همیشه درملاً عام به موقع اجرا میگذاشتند ، تا تاثر سیاسی آن بیشتر باشد . رهبران اسماعیلی قاتلان فدائی را از میان جوانان روستائی و پیشه ور و بینوایان شهری که مأموریت از بین بردن اعیان کشوری و لشکری را باشور و حرارت استقبال

میکردند انتخاب مینمودند. بنابراین پادشاهان و فرماندهان این دوره همواره در برابر قدرت شگرف نهانی آنها اعتراف به عجز نموده و پاییم و هراس مخصوصی میزیستند و هر روز منتظر واقعه های ناگوار برای خود و اطرافیان خود بودند، برای مقابله و سرکوبی این جنبش عظیم اجتماعی طبق فرمان ملکشاه سلجوقی چندین بار نیروی نظامی جهت تسخیر الموت پایتخت رفیع حسن صباح اعزام گردید، و در مجموع مدت یازده سال قلعه الموت همیشه در محاصره بود، ولی حسن صباح و یاران پرشور و وفا دارش بارشادت و شهامت کم نظیری پایداری کردند، و قوای دولتی با همه تلاش و کوششی که بعمل آوردند هیچگاه موفق به تسخیر آنجا نشدند. درباره موقعیت جغرافیائی قلعه الموت این نکته قابل ذکر است:

قزوینی که از وضع و موقعیت قلعه الموت بخوبی اطلاع داشته است، گویند:

آن دژ بر فراز قلعه ای است که اطراف آنرا دره های عمیق و بزرگ فرا گرفته بطوریکه نه میتوان گرد آن منجبت نصب کرد و نه آنرا در تیر رس قرار داد (۲)

علت شهرت اسماعیلیان ایران به حشاشین

همانطور که نوشتیم پیروان حسن صباح پس از مرگ مستنصر یکسر از اسماعیلیان جدا شدند، زیرا در این وقت المستعلی پسر دیگر مستنصر در مصر به خلافت فاطمیان نشسته بود و حسن صباح امامت نزار را که بدست طرفداران مستعلی نابود شده بود، تبلیغ میکرد. از این رو در اغلب تواریخ فارسی چون

۲ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لستر نیچ ترجمه محمود -

جامع التواریخ و تاریخ گزیده دو فصل جداگانه به اسماعیلیان اختصاص یافته است که یکی مربوط به اسماعیلیه ایران یعنی نزاریان یا به عبارت مشهور تر حشاشین می باشد .

درباره اصل کلمه حشاشین گفتگوهای بسیار شده است مأخذ غریب و نا درست بسیار برای آن ذکر کرده اند . برخی معتقدند که مصحف کلمه (حسین) (حسنون) است ، یعنی پیروان حسن صباح . ولی بطوریکه محققان در این مورد بررسی کرده اند (۳) این فرقه از آن روی بدین نام خوانده شدند که ماده مخدر معروف به حبشش یا بنگ را بکار می بردند ، البته نباید گمان کرد که حسن صباح (پیر مرد کوهستان) اتباع خود را بطور کلی به استعمال حبشش تشویق میکرد و یا حتی اینکار را مجاز میشمرد ، زیرا مداومت در استعمال این دارو نیروهای جسمانی و عقلانی را زایل میسازد و بالاخره لاقیدی و رخوت ایجاد میکند و این خاصیت برای کسانی که وظایفی چنان خطیر و حساس به عهده می گرفتند ، به هیچ وجه شایسته نبود ، و قدرت عمل را یکسره از آنان سلب میکرد ، از این رو تردیدی نمیتوان داشت که استعمال حبشش فقط در یکی از مراتب و درجاتی که فرقه اسماعیلیه ایران برای آن در نظر گرفته بود معمول میگردد . در فرقه اسماعیلیه چنانکه گفتیم از آغاز درجات و مراتب وجود داشت . لکن بعد از ظهور دعوت جدید ، حسن صباح ترتیبات و مدارج دیگری برای آن مقرر داشت . بدین قرار رئیس همه افراد فرقه داعی الدعاة بود (که فقط از امام تبعیت میکرد ، و بعد از مرگ مستنصر پیروان دعوت جدید دیگر خلیفه فاطمی را به امامت نمی شناختند ، بلکه از فرزندی وی نزار که از حکومت محروم شده و بقتل

۳ - تاریخ ادبیات ایران تألیف پروفیسور ادوارد براون جلد دوم ترجمه فتح اله

رسیده بود پیروی میکردند) داعی الدعاء بیرون از دائره اتباعش بطور معمول شیخ العجل خوانده میشد :

پس ازداعی الدعاء مرتبه داعی کبیر بود و این داعیان کبیر هریک دعوت ناحیه یا بحری را به عهده داشتند و داعیان در مرتبه بعد بودند . این مراتب عالیترین درجات فرقه حشاشین بشمار میرفت و صاحبان این مراتب به حقیقت کلیه تعلیمات و اصول عقاید و اغراض سیاسی مذهب خود واقف بودند . درجات پائین تر عبارت بودند از درجه دوست که افراد آن تا اندازه‌ای به اصول عقاید و تعلیمات آشنا بودند و درجه لاصق که افراد آن بیعت کرده بودند بی آنکه به اغراض و معتقدات این مذهب پی برده باشند ، و آخرین درجه ، خاص فدائیان بود که عمال قتل و انتقام این فرقه بودند . و مخالفان از بیم ایشان سخت بر خود میلرزیدند و اهل تسنن یارای ذم و لعنشان را نداشتند .

ترتیب ورود فدائیان به خدمت

مارکوپولو کمی بعد از سقوط قلعه الموت بدست هولاکوخان که تفصیل آن در ورقهای آینده این تالیف خواهد آمد ، در سال ۱۲۵۲ میلادی شرحی جالب و واضح مربوط به آئین ورود فدائیان به خدمت نوشته است ، که ما در اینجا به نقل آن می پردازیم :

(آن پیر مرد را به زبان خود علاء الدین (۴) می نامیدند ، وی دره میان دو کوه را از دوسو مسدود ساخته و آنرا به باغی بس بزرگ و زیبا مبدل کرده بود و هیچکس مانند و نظیرش رانمی شناخت .

۴ - ظاهر مقصود هفتمین داعی الموت یعنی علاء الدین محمد بن الحسن است که

در رمضان سال ۶۱۸ هجری بجای پدرش جلال الدین نشست .

در این باغ قصرها و کوشکهای رفیع به شیوه‌ای بدیع بنا شده بود بهتر از آن در خیال صورت پذیر نیست ، دیوارها و سقفها با آب زر و نقوش دل انگیز زینت یافته بود چشمه‌هایی در آنجا پر از آب و شیر و شراب و شهد روان بود و گروه گروه زنان و دختران بس جمیل که سازهای گوناگون می‌نواختند و نغمه‌های شیرین می‌سرودند و بادل انگیزترین حرکات دست افشانی و پای کوبی میکردند ، در هر کنار دیده میشد ، اینها همه از آن روی بود که (پیر مرد) میخواست که پیروانش آن جایگاه را بهشت موعود و فردوس برین بپندارند ، از آن رو کوشیده بودند تا آنرا بروفق و صفی که محمد (ص) از بهشت کرده بود بیاراید ، یعنی باغی زیبا بسازد که در آن جویهای شیر و شراب و شهد و آب از هر سو روان باشد و زنان و دختران بسیار در هر طرف بخرامند و ساکنان بهشت وی از همه اسباب عشرت بهره‌ وافی برند .

شك نیست که مردمان آن سرزمین آن باغ را بهشت راستین می‌پنداشتند . هیچکس را حق آن نبود که بدان باغ درآید ، مگر کسانی که بدانجا می‌رفتند تا در صف فدائیان شیخ درآیند . برآمدن باغ دژی سخت استوار بنا شده بود که در برابر همه جهان پایداری می‌نواست و کردنی سواى آن هیچ راه دیگری به باغ نبود ، پیر مرد جمعی از جوانان آن ملک را که میان دوازده تا بیست سال از عمرشان می‌گذشت و شوق سپاه‌گیری داشتند در دربار خود نگه داشته بود ، و با آنان داستانها از بهشت می‌گفت ، چنانکه محمد (ص) به پیروان خود می‌گفت و آن جوانان چنان بدو اعتقاد یافته بودند که اعراب به محمد ، سپس پیر مرد هر بار چهار تا شش یا ده تن از آنان را پس از آنکه شربتى خاص (این شربت محلولی از حشیش بوده که آنرا از شاهدانه می‌گرفتند و از این رو گاهی شیخ - الجبل یا داعی را صاحب الحشیش نامیده اند) مینوشیدند و بخوابی سنگین فرو

می‌رفتند ، بدرون باغ می‌فرستاد ، و جوانان چون چشم می‌گشودند خود را در آنجا می‌یافتند .

این گروه چون باغی بدان زیبایی و دل‌انگیزی می‌دیدند گمان می‌کردند که به راستی در بهشت جای گرفته‌اند و زنان و دخترکان دلربا نیز در دلجوئی و کام‌بخشی هیچ دریغ نمی‌داشتند ، و سرانجام چنان می‌شد که جوانان هر چیز را که مقتضی و مطلوب دوران جوانی است در آنجا مهیا می‌دیدند ، و هر گز نمی‌خواستند که از آن خلد برین جدا شوند .

آن امیر که ما او را (پیرمرد) نامیده‌ایم دربار خود را چنان شکوهمند و و پر جلال می‌آراست که جوانان ساده دل کوهستانی فارغ از هر گونه شك و شبهه او را پیغمبری بزرگ می‌دانستند . این امیر هر گاه می‌خواست که یکی از آن جوانان را به کاری خطیر مامور سازد ، فرمان می‌داد ، تا در باغ همان شربت را به وی بنوشانند و در خواب به دربار بیاورندش ، جوان چون از خواب بر می‌خواست خود را دور از بهشت در قصر میدید ، و سخت اندوهگین می‌گشت سپس به حضور (پیرمرد) برده میشد و در آنجا به گمان آنکه در برابر پیغمبر ایستاده است سر تعظیم فرود می‌آورد .

امیر می‌پرسید از کجا می‌آئی او در جواب می‌گفت : از بهشت و آن درست بدانگونه است که محمد (ص) در قرآن توصیف کرده است . شك نیست که این سخن در دیگر جوانانی که در آنجا حاضر بودند و هنوز به بهشت راه نیافته بودند سخت می‌افتاد ، و شوق و آرزوی لذات بهشتی بردشان چیره می‌گشت . آنگاه (پیرمرد) بدین سان اعتقاد و ایمان آنان را بخود جلب کرده بود و هر فرمانی که میداد علی‌رغم دشواریها و خطرات بزرگ به انجام می‌رسانیدند . زیرا

می خواستند که بار دیگر به بهشت وی بازگردند ، و پیرمرد هر کس را که مانع کار خویش میدید بدست این جوانان از میان برمی داشت .
 وبسبب وحشت وهراسی که دردلها افکنده بود همه امیران نواحی دیگر باجگزارش شدند ، تا از آشتی و دوستیش بهره ور باشند (۵) .
 راستی باید دانست که فدائیان به ندرت بعد از انجام مأموریت محوله زنده می ماندند ، چه آنها که خودشان را برای شهادت حاضر کرده بودند ، می کوشیدند تا مأموریت خود را بطور آشکار و به وضع حیرت انگیزی به انجام برسانند . حقیقتاً عقیده پیروان این فرقه (اسماعیلیان) به نعیم آخرتی که به آنجا وعده داده شده بود به درجه ای بوده است که مادرها وقتی که میدیدند فرزندشان از مأموریتی که از طرف شیخ الجبل به آنها محول شده بود ، زنده برگشته اند ملول شده و گریه میکردند (۶) .

(بقیه در شماره آینده)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۵ - تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد دوم ترجمه فتح الله مجتبیائی

صفحه ۳۰۵ - ۳۰۸

۶ - تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس انگلیسی ترجمه فخر داعی کیلانی جلد دوم

صفحه ۵۸ .